

تاریخ ما و تاریخ آنها

پاسخی به توهم‌های بیرون از تاریخ علی کشتگر

علی یورصفر (کامران)

یادداشت آقای کشتگر، خالی از هر فکر و نظریه امروزی است و کمترین نشانه‌ای از تفکر تئوریک پسندیده و مورد پسند افکار عمومی در آن دیده نمی‌شود. این یادداشت درست برخلاف توقعات میلیون‌ها انسان رنجور و رنج‌دیده‌ای نوشته شده که در آغاز همه‌گیری کرونا و به دنبال حادثه قتل جورج فلوید در ۲۵ مه ۲۰۲۰ و اعتراضات مربوط به آن، تمام جهان امپریالیستی را به لرزه در آورده بودند.

یادداشت کشتگر را نباید جدی گرفت چرا که اصلاً جدی نیست. این نوشته تکرار خالی از ظرافت رویه برخی نکته‌سنجی‌های صوری و نظریه‌پردازی‌های انتزاعی کسانی است که در دو قرن گذشته تنها از بابت ستیزه با سوسیالیسم و خصومت با اندیشه‌های آباء سوسیالیسم - مارکس و انگلس و لنین - شهرتی یافته و اعتباری به هم رسانیده اند.

درآمد

ماه گذشته یادداشتی از آقای علی کشتگر با نام «ضد امپریالیسم در خدمت دیکتاتوری» در فضای مجازی منتشر شد که فقط تارکان اولی را خوش آمد و تنها همانان بودند که از اهمیت و اعتبار نظرات او در این یادداشت، گفتند و نوشتند و سرودند. می‌دانید چرا؟ زیرا که مخدومان آقای کشتگر قرن‌ها پیش تر از او چنین تصوراتی را که در طول تاریخ متورم شده است، به صورت آموزه‌های اولیه خادمان خود در آورده بودند و لحظه‌ای در باز تولید آنها توقف نکردند. اما امروزه نمی‌توانند در برابر امواج سیل‌آسای اعتراض توده‌های مردم به خود و آموزه‌هایی که موجد چنین اعتراضاتی شده، همچون گذشته‌های دور، در پیش‌نمای ستایش از اوضاعی قرار گیرند که نفرت بار شده است. خادمان اربابان. پیش‌تر به هر انگیزه‌ای - از جمله خوش خدمتی و برخورداری‌های ناچیز از ثروتی که به اربابان‌شان منتقل می‌کردند - دم به دم بر تورم این آموزه‌های ساختگی افزودند و گروه‌های بسیار بزرگی از توده‌های مردم را قانع کردند که طریق نجات‌شان فقط همین است که اربابان و خادمان‌شان می‌گویند. تحولات بزرگی

که در جامعه بشری پیش آمد، به تدریج مجاری دیگری ترتیب داد و دلالت‌های نوینی فراهم نمود که هرچند هنوز غلبه ندارد، اما همچون سپهری روشن در برابر چشم جهانیان، پهن‌گرفته و می‌گیرد. انتشار تدریجی آموزه‌های راستین انسانی که خود بخشی از آن دلالت‌های نوین بودند - یعنی دموکراتیسم انقلابی و سوسیالیسم کارگری - آموزه‌های شبه اجتماعی متعلق به امپریالیسم را به راه زوال انداخت. در چنین احوالی دیگر نمی‌توان با استعانت از کسانی که نام و نشان‌شان را از همراهی با اربابان به دست آورده بودند، مردمی را که در شاهراه آگاهی قرار گرفته‌اند، به موافقت با اربابان کشانید. این وظیفه را باید دیگران انجام دهند. برخی از این دیگران، می‌توانند از کسانی باشند که در لایه‌های خاطرات و رویاهای گروه‌هایی از مردم «بر خود» و فعالان سابق، هنوز حضوری دارند و یحتمل که بتوانند بر این زمینه دوباره قرار گیرند و دلیل راه شوند. اینکه فقط تارکان اولی و خارج‌شدگان از مقدمات شامله انسانی در ستایش نظرات کشتگر نوشتند، انعکاسی از همین ناتوانی مزمن و بیماری درمان‌ناپذیر نظام اربابی در اقتصاد جهانی امروز است.

یادداشت آقای کشتگر، خالی از هر فکر و نظریه امروزی است و کمترین نشانه‌ای از تفکر تئوریک پسندیده و مورد پسند افکار عمومی در آن دیده نمی‌شود. این یادداشت درست بر خلاف توقعات میلیون‌ها انسان رنجور و رنج‌دیده‌ای نوشته شده که در آغاز همه‌گیری کرونا و به دنبال حادثه قتل جورج فلویید در ۲۵ مه ۲۰۲۰ و اعتراضات مربوط به آن، تمام جهان امپریالیستی را به لرزه درآورده بودند. این یادداشت نمی‌توانست در آن ایام منتشر شود زیرا که امواج مخالفت با امپریالیسم، سزای مناسبی را نصیب تجاسر نویسنده چنین یادداشتی می‌کرد. کشتگر و آن همخوان دیگرش که سال گذشته پیش از وقوع اعتراضات ساخته شده دولت آمریکا علیه کوبا در هاوانا، یادداشتی در ستایش آن اعتراض صورت نگرفته و در حمایت از آن منتشر کرده بود، نه برای افکار عمومی جهان - که به قول معروف تره هم برایشان خرد نمی‌کند - بلکه برای ترغیب بخشی از ایرانیان به موافقت با فریبائی‌ها و ریاکاری‌ها امپریالیسم علیه همه نیروهای بوده است که دشمن به شمار می‌آیند. اینان در اوضاعی قلم‌های خود را تک‌انگیزند که امواج ستیزه با اقتدار امپریالیسم به‌ویژه در مراکز کانونی آن، فعلاً و موقتاً فروکش کرده است. اگر کشتگر برای کاستن از زوالی که دام‌نگیر ترفندهای آمریکا و نوجه‌هایش در داستان اوکراین شده، خطاب به ایرانیانی که بهت‌زدگی‌هایشان از تقلب امپریالیسم در این داستان روبرو زوال نهاده، آنان را به دوام آوردن در آن چنبره دعوت می‌کند، همخوان او نیز بر آن بود که دروغ‌گوئی‌ها و شیادی‌های دولت آمریکا را علیه توفیقات کوبا در مبارزه با کوید ۱۹، تقویت

و تکمیل کند و به اندازه خود، مغل انعکاس آن توفیقات در فاهمه بشری - و از نظر او - در افکار عمومی ایرانیان شود. همانگونه که صدای ناقوس این شماس اعتراضات خیالی، در بی‌اعتنائی مردم کوبا به صدای ناقوس او فروخفت، این همیزم‌کش نحیف گلخن از کار افتاده نیز جز ریختن خاکستر سرد گلخن بر سر و روی خود، نصیب دیگری نیافته است.

یادداشت کشتگر را نباید جدی گرفت چرا که اصلاً جدی نیست. این نوشته تکرار خالی از ظرافت رویه برخی نکته‌سنجی‌های صوری و نظریه‌پردازی‌های انتزاعی کسانی است که در دو قرن گذشته تنها از بابت ستیزه با سوسیالیسم و خصومت با اندیشه‌های آباء سوسیالیسم - مارکس و انگلس و لنین - شهرتی یافته و اعتباری به هم رسانیده‌اند. کشتگر و همخوانانش حتی در قواره شاگردان بی‌نام و نشان این کسان نیز قرار ندارند تا لازم شود که با نسبت دادن یادداشت‌های آنان به آراء نظریه‌پردازان مفروض، نقدی فراخور واقعیت حال‌شان نثارشان کرد. اینان را نمی‌توان توالی صاحب‌نظرانی همچون ادموند بُرک و آلکسی دوتوکویل و جان

اکتون و کارل ریموند پوپر دانست. اینان، نه شاگردان که یا لانچی پهلوان‌های کسانی همچون هانا آرنت و کارل آگوست ویتفولگ و آیزایا برلین هستند. یعنی مقلدان مضحک کسانی که خود حتی کوچک‌ابدالان آن صاحب‌نظران نیز نبودند. اگر آراء ادموند برک و دو توکویل در نظریات هانا آرنت به انزجار از هرگونه تمهید سیاسی برای

در یادداشت آقای کشتگر، این زبان دولت آمریکا است که از ستیزه با دولت‌های چین و روسیه و ایران و کره شمالی و کوبا و نیکاراگوا و ونزوئلا می‌گوید. این یادداشت جز برای تأیید سیاست‌های آمریکا علیه هر دولتی که آن را نمی‌پسندد و تأکید بر آنها نیست.

حل و فصل مسائل اجتماعی تنزل می‌کند، آراء آرنت در نقیضه تقلیدی آقای کشتگر از او به ابطال مقولاتی همچون استقلال، وابستگی، خودکفائی، امپریالیسم و سلطه‌کشیده می‌شود.

اگر آراء لرد اکتون - این مورخ بزرگ لیبرال - در انتقاد از لیبرالیسم بورژوائی در آراء پوپر به هم نوائی او با صمیمیت‌های مارکس در انتقاداتش از سرمایه‌داری لجام‌گسیخته می‌رسد، اما آراء پوپر در نظریات ویتفولگ به یگانگی تبار اندیشه‌های مارکس با استبداد مطلقه شرقی می‌کشد و پیروان مارکس نیز در یادداشت آقای کشتگر در زمره بدترین قدرتهای امپریالیستی و مهاجم‌ترین و خطرناک‌ترین آنها و یکی از خطرناک‌ترین رژیم‌های کنونی جهان به حساب می‌آیند. ببین تفاوت ره کز کجاست تا به کجا.

در یادداشت آقای کشتگر، این زبان دولت آمریکا است که از ستیزه با دولت‌های چین و روسیه و ایران و کره شمالی و کوبا و نیکاراگوا و ونزوئلا می‌گوید. این یادداشت تنها برای این

تنظیم شده که خصومت در مان ناپذیر دولت آمریکا نسبت به هر چه توسعه و پیشرفت مستقل خود بنیاد و هر استقلال طلب مخالف سیطره و هژمونی امپریالیسم و به ویژه امپریالیسم آمریکا را بازگوید. این یادداشت جز برای تأیید سیاست های آمریکا علیه هر دولتی که آن را نمی پسندد و تأکید بر آنها نیست. چرا که اگر جز این می بود، پیوندانیدن جنگ اوکراین و نقش روسیه در آن به جایگاه بین المللی چین، بی معنی می شد.

این یادداشت نوشته شده تا زبان دولت آمریکا علیه چین و روسیه که به لکنت افتاده، تقویت شود. این یادداشت، از مخاطبان ایرانی خود می خواهد که ناکامی های دولت آمریکا را در کاستن از سرعت پیشروی های عمومی چین و روسیه، نه بدانگونه که هست بلکه گونه ای مخوف از تصاعد امپریالیسم در هیئت چینی و روسی و تشدید عقب ماندگی در هیئت همکاری کشورهای دیگر- و از جمله ایران- با آن دولت ها و غلبه هر چه بیشتر ارتجاع و استبداد سنگین تر از طریق مناسبات سیاسی و اجتماعی با همانان ببینند.

افراط کشتگر در گنده گویی، آدمی را به یاد داستان آن جوان نادانی می اندازد که در اجرای توصیه های پدرش که گفته بود، به هر مجلسی که وارد می شوی، در بالاها بنشین و حرف های بزرگ بزرگ بزن، چون به مجلسی وارد می شد، بر روی تاقچه می نشست و از کرگدن و فیل و شتر و زرافه سخن می گفت.

هدف یادداشت آقای کشتگر، محکومیت جنگ روسیه با اوکراین نیست، بلکه تقبیح هر کوشش و کاری است که با نگاه به تجارب دولت های چین و روسیه و دولت های همراه و همفکر آنها و با استعانت آگاهانه از آنها و به دور از تحمیلات اضطراری و به طرزی خود بنیاد برای

توسعه و پیشرفت و حفظ استقلال صورت می گیرد. او در این باره، هر چه که بگوئیم به کار برده است و چنان افراطی در این باره دارد که آدمی به یاد داستان آن جوان نادانی می افتد که در اجرای توصیه های پدرش که گفته بود، به هر مجلسی که وارد می شوی، در بالاها بنشین و حرف های بزرگ بزرگ بزن، چون به مجلسی وارد می شد، بر روی تاقچه می نشست و از کرگدن و فیل و شتر و زرافه سخن می گفت.

چند موضوع شناخته شده به عنوان محورهای یادداشت آقای کشتگر

۱. تعریف موازنه کنونی جهان بر پایه برتری آمریکا و اولویت مطالبات آن و پیروی از توقعات آن دولت.
۲. سرمایه داری برخلاف تصورات مارکس و لنین، نه فقط ساقط نشده است بلکه صدها و

- شاید هزاران بار بیشتر از گذشته رشد و جهش داشته است.
۳. جهانی شدن سرمایه و رواج رقابت‌های اقتصادی کشورها در مقیاس بازار جهانی و فرصت‌های آن برای حرکت و انتقال مداوم سرمایه و تکنولوژی به هرکجای جهان که امنیت و سود سرمایه بیشتر فراهم شده است.
۴. زوال دسته‌ای از مفاهیم سیاسی اجتماعی ملی و بین‌المللی که تا امروز ارکان تضمین ترقی و پیشرفت‌های عمومی بوده‌اند بر اثر رشد و پیشرفت علمی و اجتماعی. فشار این تحولات پیروان این مفاهیم را به فسیل تبدیل کرده و می‌کند.
۵. بقای دائمی و همیشگی سرمایه‌داری و تقویت این قاعده با ترقیات و پیشرفت‌های علمی و فنی.
۶. تکثیر امپریالیسم و افزایش تعداد کشورها و دولت‌های امپریالیستی.
۷. تضمین پیشرفت و ترقی عمومی از طریق همکاری با امپریالیسم سرمایه‌داری.
۸. همکاری و موافقت همه دموکراسی‌های جهان با قدرت‌های بزرگ و پیشرفته سرمایه‌داری و تضمین منافع ملی خود از طریق همکاری با آنها.
۹. تأثیرات روابط متقابل با قدرت‌های بزرگ جهان سرمایه‌داری در ایجاد و تقویت روابط بالنسبه سالم و مدنی و دموکراتیک میان حکومت‌ها با اتباع‌شان.
۱۰. تعیین کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری (مراد ایشان نمی‌تواند بجز از کشورهای آمریکا و انگلستان و فرانسه و آلمان و سایر اعضای ناتو و اتحادیه اروپائی باشد) به عنوان کانون‌های مبارزه با زیاده‌خواهی سرمایه و گرایش‌های امپریالیستی به سبب استقلال دستگاه قضائی و قدرت جامعه مدنی و حضور قدرتمند دموکراسی و آزادی‌های سیاسی و قدرت و نفوذ سندیکاها و اتحادیه‌ها در آنها. این نهادها می‌توانند با زیاده‌خواهی‌های سرمایه و نابرابری‌ها که مدام باز تولید می‌شوند، مبارزه کنند.
۱۱. تمامی دولت‌های ضد امپریالیست جهان، همگی عوام‌فریب و دیکتاتور و مستبد و توتالیتر و همگی دشمن دموکراسی و ارزش‌های دموکراتیک و مخالفان حقوق بشر هستند. دولت‌های ضد امپریالیست و سیاست‌هایشان همگی بی‌اعتبار است و موجب تشدید عقب‌ماندگی کشورها و دولت‌های ضد امپریالیست می‌شوند.
۱۲. تعیین چین توتالیتر به مثابه بدترین قدرت امپریالیستی و مهاجم‌ترین و خطرناک‌ترین آنها و یکی از خطرناک‌ترین رژیم‌های کنونی جهان در قیاس با امپریالیست‌های پیشین و نقش آن در استمرار حکومت‌های ارتجاعی و استبدادی و توتالیتر.

۱۳. تعیین دولت روسیه به عنوان دومین دولت بسیار خطرناک برای جهان و بشریت زیرا که او نیز همانند چین با دموکراسی و حقوق بشر دشمنی دارد.
۱۴. قرارداد کشورهای چین، نیکاراگوا، ایران، ونزوئلا و کره شمالی در ضمن بدترین دشمنان دموکراسی و حقوق بشر.
۱۵. تعیین خصومت‌های دولت‌های چین و روسیه با دموکراسی به عنوان تضاد عمده آشتی‌ناپذیر کنونی جهان.

از مباحث دیگر این یادداشت که اغلب پیش‌پا افتاده و اشاره به مصادیق باورهای نویسنده است، همچون پیشرفت یا عقب‌ماندگی و یا گذار تدریجی برخی دولت‌ها به دموکراسی و یا ستایش نابخردانه نویسنده از دولت کره جنوبی و دموکراسی جاری در این کشور با آزادی احزاب چپ و راست در آن (در این کشور حزب کمونیست و احزاب کارگری ممنوع است. آقای کشتگر گویا معنی احزاب چپ را نمی‌داند) و یا اشاره یادداشت به کشورهای سابقاً امپریالیستی اسپانیا و پرتغال (یعنی اینکه در گذشته‌ای که معلوم نیست این دو کشور امپریالیست بوده‌اند) و همچنین از پرداختن به تصاویر دلخواه او از برخی کشورها که به زعم ایشان از برزخ استبداد و دیکتاتوری و عقب‌ماندگی بیرون آمده‌اند، خودداری می‌کنم زیرا که همه این مباحث در محورهای مفروض قرار گرفته‌اند. البته صاحب این قلم قصد ندارد که درباره این محورها گفتگوهای مفصلی داشته باشد، زیرا فعالان اجتماعی به روشنی و به خوبی از نادرستی‌های یکایک مطالب محوری این یادداشت آگاه‌اند. در این صورت، گفتگوی مفصل درباره آنها بیشتر به تحصیل حاصل شبیه است.

محور اول: اولویت مطالبات آمریکا به دلیل برتری آن در موازنه کنونی جهان

آقای کشتگر در کل یادداشت خود هیچ اشاره‌ای به این محور ندارد، اما در لابلای مطالب نوشته خود و به‌ویژه در سطور پایانی، آنجا که کمونیست‌ها و چپ‌های شیفته شعارهای ضدآمریکائی برخی دیکتاتورها را مزدوران نظام‌های خودکامه نوشته‌اند، دست خود را باز می‌کند و معلوم می‌دارد که همه کوشش او، معطوف بیرون کشیدن دولت آمریکا از زیر ضرب مخالفان امپریالیسم است و تمام آسمان ریسمان‌هایی که در یادداشت خود بافته برای این است که آمریکا را کانون دموکراسی و نظام قضائی و سیاسی آن را حامی دموکراسی و دولت آمریکا را مشوق استقرار دموکراسی در برخی کشورهای سابقاً تحت سلطه خود بشناساند.

هیچکدام از فعالان سیاسی اجتماعی ترقی‌خواه ایران و جهان در این حقیقت که

امپریالیسم آمریکا بزرگ‌ترین قدرت جهان سرمایه‌داری و تنها امپریالیست حاکم بر این جهان است، تردیدی ندارند (همانگونه که خود کشتگر در هژمونی اقتصادی سیاسی نظامی آمریکا تردیدی ندارد) اما چرا ایشان از اشاره به این واقعیت خودداری می‌کند؟ آیا غیر از اختلافی مقصود، می‌تواند منظور دیگری داشته باشد؟ کشتگر می‌داند که با هرگونه همراهی بی‌پرده با آمریکا، خصومت میلیون‌ها میلیون‌آدمی را به جان خود خواهد خرید، پس نام او را در لابلای اسامی سایر کانون‌های امپریالیستی پنهان می‌کند تا خود را نه پیرو آمریکا و توقعات آن، بلکه مدافع نظام دموکراتیک موجود در جهان امپریالیستی بشناساند.

محور دوم: رشد و جهش سرمایه‌داری و نه افول آن

مدعای ایشان درباره رشد و جهش صدها و بلکه هزاران برابری سرمایه‌داری، بیشتر یادآور کنش آن شیادی است که عوام مخاطب خود را با نشان دادن عکس‌مار و مقایسه آن با اسم‌مار علیه رقیب دانش‌آموخته خود برانگیخته بود. ایشان حتی از نتایج آخرین تحقیقات تاریخ اقتصادی جهان بی‌خبر است و حتی از پیکتی نخوانده است که سرمایه بیش از اندازه، قاتل بازده خود سرمایه است و از او - همچنین از پل سوئیزی - نخوانده است که هرگاه سرمایه انباشته شده به چنان میزانی برسد که اگر حتی بخشی از آن رها شود، موجب بحران اضافه تولید و تورم و سپس توقف رشد و قهقرا می‌گردد که در این صورت مکانیسم‌های قبلی کنترل بازار سرمایه (کسادهای همگانی ادواری و سقوط بازار اوراق بهادار و...) قادر به تحمل چنین فشارهایی نیست و خواهد شکست.

سقوط اشیاء منحصر به افتادن بر روی زمین نیست، از کارافتادگی نیز خود به معنی سقوط است و آمریکا به این مصیبت علاج‌ناپذیر دچار شده و آقای کشتگر می‌کوشد که این سرنوشت را از چشم بینندگانش بپوشاند.

آقای کشتگر گویا معنی شکستن این مکانیسم‌ها را نمی‌داند و از قرار گویا به همین علت است که افول هژمونی آمریکا را نمی‌بیند. او نمی‌بیند و یا نمی‌خواهد ببیند که پایه پای تکرار شکستن‌ها و عقب‌نشینی‌ها و افزایش ناتوانی مکانیسم‌های سابق کنترل بازار سرمایه، که ریشه همه بحران‌های بزرگ سرمایه‌داری جهانی در نیم قرن گذشته بوده است، سیادت آمریکا بر سرمایه و اقتصاد جهان رو به کاهش نهاده و این افول روز به روز بیشتر نیز شده است و اگر قرار شود که این هژمونی دیگر نتواند ضامن و نگهدارنده قطعه کاغذ رنگی موسوم به دلار باشد، خدا می‌داند که چه جهنمی برای آمریکا و توالی آن ساخته خواهد شد. سقوط

اشیاء منحصر به افتادن بر روی زمین نیست، از کارافتادگی نیز خود به معنی سقوط است و آمریکا به این مصیبت علاج ناپذیر دچار شده و آقای کشتگر می‌کوشد که این سرنوشت را از چشم بینندگانش بپوشاند.

محور سوم: امنیت و سود و شکوفایی بیشتر سرمایه حاصل جهانی شدن

به راستی کیست که از پیامدهای وخیم جهانی سازی امپریالیستی برای کانون‌های اصلی امپریالیسم بی‌خبر باشد. یعنی برگزیت و بوریس جانسون و دونالد ترامپ و ژان ماری لوپن و دزدیدن قراردادهای تسلیحاتی از شریکان و صنعت‌زدائی از بزرگ‌ترین کشورهای امپریالیستی و تبدیل اقتصاد به قمارخانه و افزایش حیرت‌انگیز هزینه‌های نظامی و...، تصادفاتی بیش نیستند؟ ترتیبات این طرز جهانی سازی در قلب کانون‌های اصلی اقتصاد امپریالیسم آمریکا تلاطم آفریده و خیزاب‌های بلاخیز به بار آورده است، اما همانانی که در معرض چنین سیلاب‌هائی افتاده‌اند، خود را در پس پشت صورتک‌های خندانی پنهان کرده‌اند که آقای کشتگریکی از آنهاست.

سردمداران امپریالیسم در کار آن هستند که محور تندآب تغییر و تحولات کنونی جهان را تغییر دهند و اصابت‌گاه این تندآب را از خود به چین و روسیه و همه طرفداران جهان چند قطبی تغییر دهند و چگونه؟ با تغییر چرخه اساسی اقتصاد صنعتی و تجاری چین و آماجگاه‌های عمومی و بین‌المللی آن و قطع مناسبات استراتژیک میان دولت‌های چین و روسیه به مثابه موتور محرک این جبهه و مناسبات میان بقیه جهان با این دو قدرت بزرگ.

محور چهارم: زوال مفاهیم استقلال، خودکفایی، توسعه خودبنیاد و پیشرفت ملی

آقای کشتگر چنان از زوال مفاهیم جانبخشی همچون استقلال و خودکفائی و توسعه خود بنیاد و پیشرفت ملی می‌گوید و چنان پای بندی به آنها را - البته به طرز سابق - بد آیند می‌داند که جز فسیل‌شدگی، سرانجامی برای پیروان‌شان نمی‌بیند. ایشان از طرز نوین کاربرد این مفاهیم، صورتی به دست نمی‌دهند و تنها به شیوه عمل رایج در جهان کنونی و برنامه‌های اقتصادی جاری در جهان سرمایه‌داری، و به ویژه جلب سرمایه و فناوری اشاراتی دارند و همین شیوه به همراه اجرای دموکراسی را طرز اساسی لازم برای حفظ استقلال در جهان امروزی تعبیر می‌کنند.

به فرض که چنین باشد، مگر دولت و نزوئلا، کاری غیر از این انجام می‌دهد؟ پس چرا دولت آمریکا چنان از آن بیزار است که همچون پدرخوانده‌ای وقیح و حریص، بی‌اعتنا به همه

هنجارهای ملی و بین‌المللی برای دولت و ملت ونزوئلا، رئیس‌جمهور می‌تراشد (داستان گوایدوی بینوا هنوز داغ است).

مگر دولت نیکاراکو رفتاری غیر از این دارد؟ پس چرا دولت آمریکا چنان مخالف اوست که دمی از فکر براندازی دولت ساندینیست غافل نیست؟

مگر دولت دیلما روسف در برزیل و دولت مورالس در بولیوی غیر از این بودند؟ پس چرا دولت آمریکا محرک کودتاهای پارلمانی علیه آنان شد؟

آمریکا از کوبا و جمهوری دموکراتیک کره چه طلبی دارد که برای دریافت آن، خواهان تغییر نظام‌های حکومتی‌شان است؟

آمریکا از ایران چه می‌خواهد که در تمام ۴۳ سالی که از پیروزی انقلاب ایران می‌گذرد، حتی روزی را بدون آزارگری و انواع توطئه‌ها علیه مردم و حکومت ایران نگذرانیده است؟ گویا این مردم ایران بودند که کودتای ۲۸ مرداد را علیه دولت آمریکا ترتیب داده بودند.

مگر مردم یمن چه کرده‌اند که باید به دست عربستان و امارات و آمریکا سلاخی شوند؟

مگر مردمان عراق و افغانستان چه کرده بودند که از همه لحاظ به قهقرا افتاده‌اند؟

آیا خلق فلسطین در زمره جهانیان نیست که جناب کشتگر حتی نام‌شان را نیز بر قلم جاری نکرده است؟ یعنی خلق فلسطین که می‌خواهد در قلمرو ملی‌اش، حکومت خود را برپا دارد، به دنبال آن است که خود را فسیل کند؟

من از وجوه اساسی تخلف آقای کشتگر و امثال او از دلالت‌های تاریخی سخنی نمی‌گویم، چرا که فرضیات ایشان خارج از چنین قواره‌هائی است. اگر کشتگر از مجموع عملیات دولت‌های بزرگ امپریالیستی، به‌طور عمده اعتدال و انصاف را درمی‌یابد، بر او



در نتیجه حمله پهادهای آمریکایی به خانه احمدی در کابل در شهریور ۱۴۰۰ ده عضو این خانواده کشته شدند. آمریکا به «اشتباه» بودن این حمله اعتراف کرد!

حرجی نیست زیرا همانطور که در سطور پیشین گفته شد او یادداشت خود را در توالی مصالح امپریالیسم آمریکا نوشته است، اما دولتمردان طراز اول سیاسی و نظامی آمریکا به خوبی از تکالیف حقیقی خود و دولت‌شان با خبرند. از همین روست که ژنرال معروف آمریکائی دوگلاس مک‌آرتور در جلسه سؤال جواب با سناتورها با صراحت اعلام داشت که برای تسلط بر آینده و پیش‌بینی حوادث احتمالی: هیچ راهی بجز فعالیت‌های جاسوسی برای این پیش‌بینی وجود ندارد و این راه هم موقعی به مقصود خواهد رسید که بتوانیم مقامات برجسته خصم را به خیانت به کشور خود وادار سازیم. (بهار، میراث خواراستعمار، ص ۹۳)

و جورج کنان که افتخار معماری جنگ سرد با اوست، با برداشت: «... ما ۵۰ درصد ثروت جهان را در اختیار داریم، ولی تنها ۶/۳ درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهیم... وظیفه اصلی ما در دوره آینده طراحی نوعی از روابط است که باعث شود ما این موقعیت نابرابر را حفظ کنیم... برای انجام این کار ما موظفیم از هر نوع رویاپردازی و پیروی از عواطف پرهیزیم. .. روزی که ما مستقیماً به زبان قدرت صحبت کنیم، دیر نیست»

و در تعیین وظایف سفیران دولت آمریکا در آمریکای لاتین می‌گوید: «آنها برای حفظ منابع مواد خام ما مأموریت یافته‌اند. متعلقاتی که هرکجا قرار گرفته باشد ما می‌بایست اساس خویش را با حق دسترسی به آنها محفوظ نگهداریم. حتی اگر ضرورتی داشته باشد، با اشغال آن سرزمین‌ها.» (چامسکی، تلاش آمریکا برای حاکمیت...، ص ۹۰)

و خامت احوال مردم برخی از نزدیک‌ترین کشورهای دوست آمریکا، نظیر برزیل تا دوران ریاست جمهوری لولا داسیلوا در ده‌ها کتاب، که به زبان فارسی نیز ترجمه شده‌اند، نشان داده شده است، اما من در این مقاله بیشتر از کسانی نقل می‌کنم که دستگاه فکری متبوع‌شان - یعنی کلیسای کاتولیک - تمام قد در خدمت امپریالیسم قرار داشته است. در ۱۶ ژوئیه ۱۹۶۸ بالغ بر ۳۵۰ نفر از کشیشان برزیل در قطعنامه‌ای اعلام کردند که: «... با تمام هیاهویی که درباره توسعه می‌شود، همگان خوب آگاه‌اند که اکثریت مردم بیش از پیش عقب مانده هستند در حالی که گروهی از مردم ممتاز میوه توسعه را می‌چینند و بر پشت بقیه سوارند.» (گیرانت، کلیسای انقلابی، ص ۱۷۹-۱۸۲)

کشیش کامبلین مشاور هلدراکامارا، اسقف اعظم شهر رسیف نیز در همان سال اعلام داشت: «در آمریکای لاتین، کشور واقعاً در حال توسعه وجود ندارد اما فقط کشورهایی وجود دارند که در آنها قشرهایی از مردم در جریان توسعه شرکت دارند.» (همان، ص ۲۶۷)

بار دیگر در همان سال بالغ بر ۹۲۰ نفر از کشیشان آمریکای لاتین در نامه‌ای برای دومین

کنفرانس اسقف‌های آمریکای لاتین در شهر مدلین کلمبیا، هشدار داده بودند که نظام حاکم بر قاره آمریکای لاتین: «نظامی ظالمانه است که به عمد حفظ می‌شود... نظامی برپایه سود به عنوان محرک اصلی پیشرفت اقتصادی و رقابت به عنوان قانون عالی اقتصاد و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید به عنوان یک حق مطلق... این نظام است که راه را برای امپریالیسم بین‌المللی پول باز می‌کند که آشکار و نهان در کشورهای ما پیشروی می‌کند و مانع هرگونه توسعه واقعی می‌گردد. (همان، ص ۱۹۱-۱۹۶)

اگر این اعترافات و اعتراضات به دوره‌ای پیش‌تر از نیم قرن اخیر تعلق دارد - مبداء مورد نظر آقای کشتگر برای تعیین انسان‌گرائی نوین امپریالیسم - پس اوضاع زنده و تلخ کشورهای آمریکای لاتین - به استثنای سه چهار کشور - که همچنان در بدترین اوضاع و احوال ممکنه بسر می‌برند، متعلق به چه بازه زمانی است و چه تعبیری دارد و آقای کشتگر در این موارد چه می‌گوید؟

از این‌ها گذشته اگر از هر فعال اقتصادی در جهان سرمایه‌داری و امپریالیستی پرسیده شود که انباشت دلخواه سرمایه به چه ترتیبی است، پاسخش این است که ارزان‌بخری و گران‌بفروشی و خرید و فروش را هرچه بیشتر متمرکز و انحصاری کنی. در کجای این قاعده، جایی برای اعتدال و رعایت عدالت در مبادله و تجارت وجود دارد تا

کدامیک از انحصارات شناخته شده جهان کنونی قواعد عدالت در اقتصاد و تجارت را رعایت کرده‌اند تا توقع داشته باشیم که تصاویر آقای کشتگر از روابط متقابل اقتصادی و بازرگانی ملت‌های جهان می‌توانند آفریننده همان وضعی باشند که نویسنده وعده داده است؟

بتوان با توسل بدان‌ها، پیشرفت عمومی را میسر نمود؟

کدامیک از انحصارات شناخته شده جهان کنونی قواعد عدالت در اقتصاد و تجارت را رعایت کرده‌اند تا توقع داشته باشیم که تصاویر آقای کشتگر از روابط متقابل اقتصادی و بازرگانی ملت‌های جهان می‌توانند آفریننده همان وضعی باشند که نویسنده وعده داده است؟ آقای کشتگر، مبداء حرکت کنونی جهان امپریالیستی را در نیم قرن پیش قرار داده است. پس برای اینکه ببینیم انحصارات بزرگ امپریالیستی که طبق باور آقای کشتگر، می‌توانستند شریکان منصف کشورهای ناپیشرفته باشند، در این ۵۰ سال با مردم و اقتصاد آن کشورها چه کردند، یک مراجعه ساده به کتاب‌های «بیست کشور آمریکای لاتین» نوشته مارسل نیدرگانگ؛ «شوگ درمانی» نوشته نائومی کلاین؛ «تب تند آمریکای لاتین» نوشته آرتور موسلاوسکی؛ «ضد سرمایه‌داری» نوشته اما بیچام و جان چارلتون؛ «جنبش‌های کنونی

آمریکای لاتین» نوشته بهرام قدیمی و فلیسیتاس ترویه» و «آفریقای جنوبی» نوشته روت فرست و دیگران (با ترجمه علی کشتگر) کفایت می‌کند.
آقای کشتگر که خود مترجم کتاب ارزنده آفریقای جنوبی است، یادشان رفته که در ترجمه کتاب آورده‌اند:

...شکی نیست که سرمایه‌گذاری در آپارتاید و پیوندهای اقتصادی با آفریقای جنوبی برای سرمایه‌داران بریتانیا سودی کلان در بر دارد. همین پیوندهای نزدیک اقتصادی بود که در سراسر دهه ۱۹۶۰ بریتانیا را به عقیم گذاشتن تصمیمات سازمان ملل که برای مبارزه با آپارتاید گرفته می‌شد، واداشت... قدرت‌های بزرگ جهان غرب هرگز نگذاشته‌اند فشاری واقعی از جانب سازمان ملل بر حکومت آفریقای جنوبی وارد شود. زیرا آنها به خوبی می‌دانند که از میان رفتن اقلیت سفید و روی کار آمدن حکومت اکثریت، هرچند منطقی است اما کمتر به سود سرمایه‌های خصوصی و استراتژی غرب تمام خواهد شد. بدون تردید بریتانیا و بقیه جهان غرب از آپارتاید سود می‌برند... درگیری بریتانیا و بقیه جهان غرب در سیاست‌ها و گرایش‌های اقتصادی آپارتاید چنان عمیق و ریشه‌دار است که هرگونه کوششی برای اصلاح روابط تجاری غرب و آفریقای جنوبی را با شکست روبرو خواهد کرد. در واقع این درگیری تجاری سراسر بر فساد استوار است و اصلاحات جزئی دردی را دوا نخواهد کرد (ص ۲۸۲-۲۸۳).

تمام جهان امپریالیستی تا زمانی که ناگزیر نشود، بهترین وعده‌هایش، تعویق به امر محال است، اما آقای کشتگر در کمتر از ۱۰ سال پس از ترجمه و انتشار این کتاب، چونان اردکی که با یک تکان، همه قطرات آب زیر و روی پرهای خود را به زمین می‌ریزد، با یک پرواز به غرب، همه دانشی را که از غرب داشت به زمین ریخت و منادی انصاف‌گرایی و عدالت‌پذیری امپریالیسم شد. هرچند فروپاشی انسان‌ها دل‌آزار است اما می‌توان از سقوط علی کشتگر گذشت زیرا به قول معروف: سر خم می‌سلامت شکنند اگر سبویی.

تصور آقای کشتگر از تطور اجتماعی و اقتصادی به دور از تحولات سیاسی ضروری، کاریکاتوری از تلقیات انترناسیونال دوم و به‌ویژه مخالفان مارکس و انگلس و لنین در آن نهاد درباره انتقال خودبه‌خودی جامعه صنعتی از کاپیتالیسم به سوسیالیسم است. اگر تصور مورد نظر انترناسیونال دوم صورت گرفته است، پس کاریکاتور آن نیز صورت خواهد گرفت. به قول معروف: بزک نمیربهار می‌آید، خریزه با خیار می‌آید.

به تقریب همه دشمنان سوسیالیسم علمی و انقلابی از آغاز با چنین خیالی سخن می‌گویند

و تا پایان نیز می‌کوشند مردم را با همین داستان خیالی قانع کنند که مطمئن باشید؛ احزاب دموکرات و جمهوری خواه و کارگر و محافظه‌کار و سوسیال دموکرات و سبز و لیبرال دموکرات، مشترکاً ما را به عدالت راهنمایی می‌کنند. از قرار معلوم، طبقات امپریالیستی حاکم بر جهان، بیشتر از ما ایرانیان به حافظ شیرین سخن ارادت دارند. برای اینکه می‌گوید:

دور فلکی یکسره بر منهج عدل است / خوش باش که ظالم نبرد راه به منزل

حکایت غریب محور شماره ۱۰ یادداشت کشتگر

محور شماره ۱۰ یادداشت آقای کشتگر، حکایت غریبی است از دروغ‌گوئی و غلبه شکل بر معنی برای نمایش حق طلبی‌های کاذب و غلبه حق بر ظلم، به ویژه در نظام قضائی آمریکا و ستایش از نهادهائی همچون سندیکاها و اتحادیه‌هاست که می‌توانند با زیاده‌خواهی‌های سرمایه و نابرابری‌ها که مدام باز تولید می‌شوند، مبارزه کنند. این معنی با همین خصوصیات ده‌ها سال پیش‌تر از کشتگر به ویژه در نوشته‌های کسانی همچون ویتفولگ آمده بود. او نوشته است که نمایندگان نیروی کار: ... در برخی کشورهای صنعتی مانند استرالیا، سوئد و انگلستان، رهبری سیاسی آسوده را در امور مربوط به اقتصاد ملی به دست گرفته‌اند و در بسیاری از کشورهای دیگر مانند ایالات متحده آمریکا، موقعیت سیاسی‌شان به سرعت بهبود یافته است. (استبداد شرقی، ص ۴۵۸)

ویتفولگ و کشتگر شکست جنبش کارگری آمریکا و پیروی اجتناب‌ناپذیر آن را از طبقه حاکمه کشور و سکوت‌شان درباره تجاوزکاری‌های دوچندان شده صاحبان کارتل‌ها و تراست‌ها را، بهبود موقعیت سیاسی نیروی کار آمریکا می‌نامند.

نادرستی و بی‌پایگی نظریات ویتفولگ و کشتگر درباره بهبود یافتگی وضع سیاسی طبقه کارگر آمریکا جز محافل فوق ارتجاعی امپریالیسم آمریکا را خشنود نمی‌کند، زیرا آنها شکست جنبش کارگری آمریکا و پیروی اجتناب‌ناپذیر آن را از طبقه حاکمه کشور و سکوت‌شان درباره تجاوزکاری‌های دوچندان شده صاحبان کارتل‌ها و تراست‌ها را، بهبود موقعیت سیاسی نیروی کار آمریکا می‌نامند. حال ببینیم این بهبودی کذائی و خیالی که از خاتمه جنگ‌های انفصال تا امروز ادامه دارد، حاوی چه مختصاتی است.

اندرو کارنگی، سلطان آهن و فولاد آمریکا، که خود را برادر کارگانش می‌نامید، برای تضمین این برادری پیشنهاد کرده بود که دستمزد کارگران به نسبت نوسان بهای تولیدات فولاد در بازار تغییر کند، زیرا اشل متغیر، سرنوشت کارفرمایان و کارگران را به هم پیوند می‌دهد،

اما در محل کار به جای برادری و هماهنگی اجتماعی فقط جنگ صنعتی و یک بردگی کار بر قرار بود و بس. اعتصابات کارگری و سرکوبگری‌های دولت و سرمایه‌داران از سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۰۰ بارها تکرار گردید و به سبب حمایت ساختار سیاسی و حقوقی و تقنینی و مدنی دولت آمریکا از سرمایه‌داران و مباشران سنگدل و قساوت پیشه آنان به تقریب همه اعتراضات کارگری با خونریزی خاتمه می‌یافت.

این سرکوبگری‌ها و پیروزی اندرو کارنگی و مباشرانش بر کارگران اعتصابی در سال ۱۸۹۲-۱۸۹۳ و همچنین توفیقات دیگری که سایر سلاطین سرمایه در این سال‌ها کسب کرده بودند، بخش‌های بزرگی از نهضت سندیکائی را به سوی تلاشی سوق داد و در طول ۳۰ سال بعد نابودش کرد. به این ترتیب که تعداد کارگران سندیکائی تراست آهن و فولاد کارنگی که چندی بعد به مورگان فروخته شد از ۲۴ هزار نفر در سال ۱۸۹۲ به حدود ده هزار نفر در سال ۱۹۰۰ رسید و تا سال ۱۹۳۲ دیگر هیچ کارگر سندیکائی در این تراست اشتغال نداشت. (دبوزی، سرمایه‌داری آمریکا، ص ۱۹۹-۲۱۸)

سرمایه‌داران آمریکائی علاوه بر این که نیروهای مسلح دولت‌های محلی و فدرال در خدمت داشتند، خود نیز آدمکشان و گروه‌های مسلح را اجیر می‌کردند تا رهبران کارگری را بکشند و خدا می‌داند که چه تعداد از این زحمتکشان مبارز بدانگونه کشته شدند که جان گارلاند عضو مبارز اتحادیه معدنچیان آمریکا کشته شده بود. (پوزنر، ایالات نامتحد. ص ۲۷۵)

مخالفت با سندیکا و فعالیت‌های سندیکائی در آمریکا، پس از پیروزی انقلاب اکتبر و تشکیل دولت شوروی، خصلت به شدت ضدسوسیالیستی پیدا کرد و با تصویب قانون جاسوسی در همان سال تشدید شد و منجر به بازداشت تعداد نامعلومی از فعالان کارگری به همین اتهام گردید. در نوامبر ۱۹۱۹ صدها کارگر مهاجر روسی الاصل را به اتهام تبلیغ به نفع دولت شوروی سوارکشتی کردند و به شوروی برگردانیدند و در ۲۷ دسامبر همان سال بالغ بر ده هزار نفر از فعالان رادیکال چپ کمونیست و غیر کمونیست را به زندان انداختند (آرنو، طبقه کارگر آمریکا، ۱۷۲-۱۷۳).

پیامدهای بحران بزرگ آمریکا در سال ۱۹۲۹، اعتراض‌ها و اعتصاب‌های کارگران صنایع گوناگون بود و حوادثی خونین به همراه داشت و تنظیم قراردادهای کار به این ترتیب بود: کارگران استخدامی به طور رسمی متعهد می‌شدند که عضو هیچ فدراسیون کارگری نبوده و در طول اشتغال در شرکت به عضویت هیچ فدراسیونی درنیابند. در غیر این صورت، به خودی خود از شرکت مستعفی می‌شدند. کارگران همچنین متعهد می‌شدند که از هرگونه تبلیغی به نفع فدراسیون‌های کارگری در میان کارگران شرکت خودداری نمایند (آرنو، ص ۳۶).

در ریاست جمهوری روزولت، به سبب حدت بحران‌های اجتماعی و کارگری، تغییراتی در قوانین کار و کارگری داده شد و تحولاتی به نفع کارگران صورت گرفت و کارگران حق یافتند که از طریق نمایندگان خود با کارفرمایان مذاکره کنند. به دستور دولت، مداخله و مزاحمت و توسل به زور در روابط کار ممنوع شد و تأسیس انجمن ملی روابط کار در دستور قرار گرفت (هورمن، ما مردم، ص ۳۶۳-۳۷۹) و به این ترتیب قانون واگنریا لایحه هیئت روابط کارگری ملی در سال ۱۹۳۵ تصویب شد (آرنو، ص ۳۸). در این قانون نکاتی مطرح شده بود که برخی از آنان به زعم اتحادیه‌های صنفی برای تشکل و سازمان‌دهی اتحادیه‌ها مفید بود (زین، تاریخ آمریکا، ص ۵۲۵-۵۳۰).

حقیقت نیز چنین بود، زیرا علیرغم خیانت‌هایی که برخی سران اتحادیه‌های کارگری (پوزن، ص ۲۷۸-۲۸۱) در طول یک قرن گذشته نسبت به همکاران و موکلان خود مرتکب شده بودند، اتحادیه همچنان یکی از بزرگ‌ترین تکیه‌گاه‌ها و امیدواری‌های میلیون‌ها کارگر بومی آمریکائی و به‌ویژه کارگران مهاجر است و به قول هرینگتن در کتاب آمریکای دیگر: تنها نهادی در حیات آمریکاست که پروای این مردم محروم را دارد (ص ۷۱).

در قانون تافت هارتلی آمده بود، وفق مقررات قانون روابط کارگر و کارفرما مصوب ۱۹۴۷، متصدیان و مقامات اتحادیه‌های کارگری باید هنگام آغاز کار سوگندنامه عدم اعتقاد به کمونیسم را ارائه دهند و اگر از این عمل خودداری نمایند از حق مراجعه به هیئت ملی روابط کار محروم می‌شوند

همین قابلیت نه چندان زیاد، از فردای جنگ دوم جهانی محرک سرمایه‌داران بزرگ و نمایندگان آنان در مجالس نمایندگان و سنای آمریکا شد تا قانون واگنریا چنان جرح و تعدیل کنند که تسهیلات قانونی را برای فعالان کارگری به حد اقل برسانند. از این رو قانون موسوم به تافت هارتلی را تصویب کردند (۱۹۴۷) که طبق آن رهبران سندیکاها موظف بودند که از این به بعد هر ساله سند رسمی ارائه دهند که عضو حزب کمونیست و یا طرفدار آن نیستند. در این قانون آمده بود که وفق مقررات قانون روابط کارگر و کارفرما مصوب ۱۹۴۷، متصدیان و مقامات اتحادیه‌های کارگری باید هنگام آغاز کار سوگندنامه عدم اعتقاد به کمونیسم را ارائه دهند و اگر از این عمل خودداری نمایند از حق مراجعه به هیئت ملی روابط کار محروم می‌شوند (نویمان، آزادی و قدرت و قانون، ص ۱۱۵-۱۱۶، آرنو، ص ۶۱ و ۱۷۳).

در سال ۱۹۵۹ قانون محدودکننده دیگری به نام قانون لاندروم گریفین به تصویب مجالس

آمریکا رسید که مداخلات دولت را در امور سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری افزایش می‌داد و آزادی عمل آنها را محدود می‌کرد (آرنو، ص ۶۴). اقدامات ضد کارگری و تضيیقاتی بدتر از آنچه که در بالا گفته شد، در تمام دوران جنگ سرد افزایش داشته و جنبش کارگری که از قرن گذشته تحت تأثیر امپریالیسم و آموزه‌های ضد اجتماعی ساموئل گامپرز و عملیات سرکوبگرانه دولت‌های ایالتی و فدرال و تروریسم سرمایه‌داران و قوانین ضد کارگری مجالس آمریکا قرار داشت، از نفس افتاد و در سال‌های ریاست جمهوری ریگان به کلی زمین‌گیر شد.

به قول کولین گریر و فرانک ریسمن، نویسندگان کتاب «ریگان با مردم آمریکا چه می‌کند»: حقیقت مسلم این است که از کارآئی جنبش کارگری در یکی دو دهه اخیر به شدت کاسته شده است... اوضاع بس خطیر است و متأسفانه چنین می‌نماید که سرسختی و انسجام ایدئولوژیک و برندگی سیاسی ضد انقلابی که ریگان در رأس آن است، جنبش کارگری ما را کاملاً غافلگیر کرده است (ص ۸۴). عامل دیگری که این وضع را تشدید کرده، هراس و

نگرانی گروه‌های گوناگون کارگری جدید آمریکا از سخت‌گیری‌های دولت و سرمایه‌داران علیه سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری است و همین امر موجب استقبال ضعیف این گروه از کارگران از تشکل و اتحادیه و سندیکا شده است.

طبق آمار رسمی: در سال ۱۹۸۰ نیروی کار ایالات متحده به ۱۰۸ میلیون نفر رسید که تنها ۲۰ میلیون نفر آنان عضو اتحادیه‌ها بودند (گری، ص

علی کشتگر همچون رمالان اسطرلاب به دست از توانائی‌های مفقودی می‌گوید که گویا نهادهای کارگری آمریکا از آن برخوردارند. اشیائی را که نمی‌توان با چشم عقل دید، شاید بتوان با رمالی مشاهده کرد و این همان کاری است که علی کشتگر انجامش می‌دهد.

۸۴-۸۵). در نتیجه چنین اوضاعی، تعداد اعتصاب‌ها در دوران ریگان، به پایین‌ترین رقم در چهل سال پیش از دوران ریگان رسیده بود (همان، ص ۸۷-۸۸). اتحادیه‌های آمریکائی از حق نظارت بر صندوق‌های بازنشستگی خود و حق مذاکره درباره تعیین میزان دستمزد و کسب‌تفرد آن محروم‌اند و برای حمایت از کارگران بیکار و یا اعتصابی هیچ‌اگر می‌در دست ندارند (همان، ص ۹۵-۹۶).

تصویری که از واقعیت آمریکا ارائه شده به عینه شبیه همان اوضاعی است که در قاره اروپا دیده می‌شود. یکی از دستاوردهای بزرگ نئولیبرالیسم اروپائی برای امپریالیسم - درست همانند آمریکا - برانداختن قدرت و نفوذ و کارآئی اتحادیه‌ها و سندیکاهاست. این روندها را علی کشتگر ندیده است، اما همچون رمالان اسطرلاب به دست از توانائی‌های

مفقودی می‌گوید که گویا نهادهای کارگری آمریکا از آن برخوردارند. اشیائی را که نمی‌توان با چشم عقل دید، شاید بتوان با رمالی‌ها مشاهده کرد و این همان کاری است که علی‌کشتگر انجامش می‌دهد.

پلیدترین عبارت علی‌کشتگر

یکی از پلیدترین وجوه در عبارات آقای کشتگر، تعیین چین به مثابه خطرناک‌ترین قدرت امپریالیستی جهان کنونی است. در عبارت‌پردازی‌های او، هیچیک از معیارهای تعیین کیفیت اجتماعی که این آقا درباره انواع امپریالیسم و امپریالیست‌ها به کار برده، دیده نمی‌شود و فقط با الفاظ کلی نظیر استفاده این دولت توتالیتر از همه ظرفیت‌های اقتصادی سیاسی خود در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین بسنده کرده است.

برجسته‌ترین نشانه امپریالیسم در یادداشت علی‌کشتگر، انواع تسلط‌طلبی‌های اقتصادی و سیاسی و نظامی مشخصات امپریالیسم محسوب شده‌اند، اما در مورد چین که آن را دومین قدرت امپریالیستی جهان کنونی نامیده است، جز ممیزات سیاسی و اقتصادی، تهمت دیگری ندارد که بر چین وارد کند. در تمام هفتاد و دوسالی که از حیات جمهوری خلق چین می‌گذرد، تنها دو عملیات نظامی علیه همسایگانش ویتنام و هند انجام داده که هیچ دستاوردی برایش نداشته است، اما هیچ کشور و دولت امپریالیستی دیگر نیست که در کارنامه‌اش

آمریکا در طول ۲۵۰ سال بعد از استقلال خود، بیش از ۳۰۰ جنگ با کشورهای دیگر داشته که خود آغازگر آنها بوده است و این جدا از صدها کودتائی است که عمال و ایادی او در آمریکای لاتین و آسیا و آفریقا و حتی اروپا مرتکب شده‌اند.

جنگ‌های پیروزمند و اساسی نداشته باشد. حتی آن دو کشور بیرون آمده از دریا یعنی هلند و بلژیک نیز چنین فتوحات مؤثر و خیره‌کننده‌ای نداشته‌اند و میلیون‌ها انسان در برخی ممالک بزرگ، بیش از ۲۰۰-۳۰۰ سال، اتباع نیم‌برده آنها بودند.

هیچ کشوری مطلقاً یافت نمی‌شود که امپریالیسم آن آلوده پیروزی‌های نظامی علیه مردمان مظلوم و ناتوان کشورهای عقب‌مانده نبوده باشد و در این میان امپریالیسم آمریکا بیشترین تجاوز به کشورهای دیگر را در کارنامه خود دارد. این کشور در طول ۲۵۰ سال که از استقلال آن می‌گذرد، بیش از ۳۰۰ جنگ با کشورهای دیگر داشته که خود آغازگر آنها بوده است و این جدا از صدها کودتائی است که عمال و ایادی او در آمریکای لاتین و آسیا و آفریقا و حتی اروپا مرتکب شده‌اند.

بنابراین، ممیزه همیشگی هر امپریالیسم فعالی، تجاوزکاری نظامی و سامان‌دهی تجاوزات و تعدیات سیاسی و اقتصادی بر پایه پیروزی‌های نظامی است. این ممیزه در تاریخ جمهوری خلق چین به کلی مفقود است، اما کشتگر بی‌کمترین نیازی به اسناد و ادله، همان کیفیت را به چین می‌دهد که ممیزه بنیادین دولت‌های خوانسالاراوست.

بدین ترتیب، نه فقط معنی امپریالیسم تغییر می‌کند بلکه امپریالیست‌های دیگر به دوستان مردم جهان مبدل می‌شوند و کار دعوت از مردم جهان برای موافقت با آمریکا و نوجه‌هایش علیه دولت‌های چین و روسیه و علیه دولت‌های کوبا، نیکاراگوا، ایران، ونزوئلا، جمهوری دموکراتیک خلق کره، جمهوری سوسیالیستی ویتنام و هر دولت دیگری که از نظر آمریکا ناپسند می‌آید، به یک ضرورت تئوریک قابل قبول تغییر می‌کند.

کشفیات کشتگر از گونه خودنمایی‌های بازیگران تئاتر است که برای تأثیرگذاری بر حضار به آخرین ترفندهای بازیگری متوسل می‌شوند. پس شورمندان دستانش را از هم می‌گشاید و طوطی‌وار آنچه را که آموزگار و کارگردانش بدو آموخته بود، تکرار می‌کند.

آنچه را که او در پایان نوشته خود بیان کرده، ادای طوطی‌وار آموزه‌هایی است که وزارت‌خانه‌های امور خارجه و دفاع آمریکا و کمک آموزگاران ناتو و اتحادیه اروپایی بر منقارش نهاده بودند.

آنچه را که او به میلیون‌ها میلیون انسان آزاده جهان کنونی نسبت داده - همدستان خودکامان و مزدوران نظام‌های خودکامه - انعکاس همان وقاحتی است که در باطن امپریالیسم و در شیوه زندگی هم‌دستان و هم‌فکران و هوادارانش موج می‌زند. همان وقاحتی که چریک‌های مبارز را آدمکش و تروریست و گانگستر مافیائی می‌نامد و داوطلبان فداکار مبارزه علیه جنایتکاران نژادپرست و آدمکشان عضو سازمان‌های «سیا» و «ام‌ای سیکس» و «موساد» را مزدوران روسیه می‌خواند.

این همان وقاحتی است که روال واقعی اقتصاد امپریالیستی را از عمق شرارت و تباهی ویرانگری که ساخته خود اوست، بیرون می‌گذارد و آن را روابط عادلانه متقابل می‌نامد. همان وقاحتی است که چشم بر روی همه شرارت‌ها و آتش‌افروزی‌ها و گستره بی‌پایان فقر و فحشا و فلاکت در جهان کنونی می‌بندد و آتشی را که حیات کل بشریت را تهدید می‌کند، به صورت حرارتی معتدل و موافق طبیعت بشری می‌نماید.

بله، علی‌کشتگر و همخوانانش از آزادی همان تصور و تلقی دارند که برده‌داران آتن. به خطابه پریکلز، این محبوب‌ترین نماینده دموکراسی آتن در برابر مردم شهر به هنگام تدفین

کشته‌شدگان جنگ با اسپارت نگاه کنید (توسیدید، تاریخ جنگ پلویونی، ص ۱۱۳-۱۱۹) تا ببینید، کلمات و عبارات ناظر بر دموکراسی محدود و متعلق به برده‌داران آن دولت شهر، هنگامی که به دور از معنی و محتوای مورد نظر گوینده، به دور از زمانه و جدا از نظام عمومی حاکم بر جامعه ادا می‌شود، هیچ تفاوتی با کلمات و عبارات ناظر بر وسیع‌ترین شکل دموکراسی ندارد و همین ترند است که دشمنان سوسیالیسم را از عالی‌مقام‌ترین شان نظیر پوپر گرفته تا ناچیزترین شان نظیر برخی ایرانیان تارک اولی را در محیط مبتلا به سودجویی و منفعت‌طلبی شخصی، به ظواهر حقیقت نزدیک تر نشان می‌دهد، حال آنکه بسیار دورتر از باطن حقیقت تمشیت می‌کنند.

خادمان اربابان، به تحریک منافع همانان، در برابر انتخاب میان وضع موجود که حاوی برخی عناصر مفید است و یا تغییر این وضع و تبدیلیش به وضعی دیگر که اغلب عناصر آن مفید باشند، اولی را برمی‌گزینند. زیرا که هرچه تعداد صاحبان حق کمتر، سود آن وضع برای صاحبان و برخی خادمان شان به ویژه پوپر - و نه امثال کشتگر - بیشتر.

اگر دموکراسی آتن، پریکلس را با خود دارد، دموکراسی امپریالیستی جورج کنان را اما به همان اندازه که پریکلس در اوج شرف و شرافت قرار دارد، جورج کنان در عمق رذالت و پستی می‌گذراند. چرا که پریکلس و امثال او فرزندان موقعیتی هستند که هر چند در آن حقوق نوع بشر منحصر به گروه‌های معینی از آدمیان است، اما شمول آن به حکم تاریخ، بیشتر و بیشتر می‌شود و پریکلس‌ها نیز به همین ترتیب در جهت ارتقای شمول حقوق بشری و تحقق همان میزان از شمول قرار دارند. در روزگار ما که حدود پیشرفت‌ها و ترقیات عقلی و علمی و فنی از همه دامنه‌ها در گذشته است، حکم تاریخ به گونه دیگری است. در این روزگار، شمول انسانی نیز همانند ترقیات علمی و فنی دامنه‌های قابل تصور را پشت سر نهاده است، اما تحقق آنها همچنان بطئی و گاه متوقف است. مآخذ این تأنی و کندی در حرکت، منافع بی حساب عده‌ای اندک از مردمان این جهان است و همه دشمنان سوسیالیسم از بالا تا پست می‌کوشند تا منافع این دسته کوچک از آدمیان محفوظ بماند و تعرضی به آن نشود.

جورج کنان‌ها در زمره همین نیروهای بازدارنده و جلوگیری از تحقق سعادت بشری قرار دارند و به خودی خود در جهت خلاف تاریخ. تنها تفاوتی که میان جورج کنان و علی کشتگر وجود دارد این است که جورج کنان آن پهلوانی است که بر روی طناب معلق در هوا، با رعایت انواع احتیاط‌ها، راه می‌رود و کشتگر آن پهلوان دروغین است که روی زمین، ادای جورج کنان را تقلید می‌کند. اگر جورج کنان پهلوان است، علی کشتگر، یا لانچی پهلوان این میدان است.